

متن پرسش

سلام و عرض ادب خدمت استاد طاهرزاده عزیز: ۱. در نقد روشنفکران دینی مانند سروش و ملکیان و شبستری کتاب «دین اندیشان متجدد» از آقای محمدمنصور هاشمی انتشارات کویر کتاب خوبی هست؟ کتاب «هویت اندیشان و میراث فکری سید احمد فرید» از همین نویسنده چطور؟ ۲. استاد عزیز آشنایی من با شما و کتاب هایتان در حوزه غرب شناسی مانند علل تزلزل تمدن غرب، گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی و... تاثیر زیادی بر نگاه من به غرب گذاشت و از طریق شما بود که من با آقای دکتر داوری اردکانی آشنا شدم و علاقه مند شدم که کتاب های ایشان درباره غرب و مدرنیته مانند درباره غرب را مطالعه کنم و انصافاً چیزهای زیادی از ایشان آموختم مخصوصاً اینکه فهمیدم نسبت ما با غرب به صورت رد و قبول مطلق یا غرب مخلوطی از چیزهای مثبت و منفی بی ارتباط با هم هست و ما مختاریم که مثبت ها را اخذ کنیم و منفی هایش را طرد کنیم، نیست. درست هست که غرب یک عالم هست ولی یک کل واحد مطلقاً خوب یا بد هم نیست و ما هم چاره ای جز تلفیق و گزینش چیزها از عالم غرب نداریم اما نباید با تقلیل گرایی و ساده انگاشتن پیچیدگی های تاریخ غرب تصور کنیم که غرب صرفاً مخلوطی از چیزهای خوب و بد جدا از هم هست و ما هم می توانیم به راحتی اجزای این مخلوط را از هم جدا و خوبی های آن را گزینش کنیم، تفکری که هنوز هم در جامعه ما و متاسفانه در بین جریان های انقلابی و اسلام گرا وجود دارد. شاه بیت تمام حرفهای دکتر داوری توجه به امکان ها و شرایط تاریخی مدرنیته و خودمان هست و خطاب به جریان هایی که به دنبال توسعه و ترقی تاریخ غرب مدرن هستند می گویند باید با توجه به شرایط و امکانات تاریخ خودمان و با خودآگاهی تاریخی و برون رفت از تقلید و غریزدگی با همت قدم در این راه دشوار بگذاریم و از طرفی خطاب به جریان هایی که به دنبال عالم دینی ماورای مدرنیته هستند می گویند اولاً راه بیرون شدن از وضع کنونی از درون جهان موجود می گذرد و تجدد را نمی توان دور زد و از کنارش گذشت بلکه اگر راهی گشوده شود آن راه را در درون باید جست و ثانیاً باید شرایط و امکانات و مقدمات این راه را فراهم کرد و با همت آن را طی کرد و با صرف دستورالعمل سیاسی و حکومتی نمی توان این امر تاریخی و کلان را متحقق کرد. در نهایت اما یک سوالی همیشه برای من مطرح بوده و آن اینکه آیا تأسی ایشان در فلسفه به امثال گادامر و هایدگر و نگاه تاریخی نگری به همه چیز باعث نمی شود ما به یک جور نسبی گرایی معرفتی دچار شویم؟ اینکه ایشان به همه چیز به صورت تاریخی نگاه می کنند باعث نمی شود ایشان به امری ماورای ادوار تاریخی بشری و فراتر از آن قائل نباشند؟ با توجه به اینکه کسانی مانند آقای عبدالکریمی که به هایدگر و گادامر اقتدا می کنند در نهایت کارشان به

نفی ذات گرایی (در این صورت چیزی از اصول اعتقادی دین و شریعت باقی نمی ماند) و نفی اصالت دادن به امور دینی و معنوی ورای ادوار تاریخی که هایدگر و گادامر مطرح می کنند می کشد. اگر طبق فرمایش شما حساب آقای عبدالکریمی و تفکراتشان از دکتر داوری جداست پس چرا دکتر داوری کم و بیش به ایشان ارادت دارند و مثلاً مطالب کتاب پایان تئولوژی ایشان را تقریباً تایید می کنند؟ البته من با مباحث فلسفی آشنایی عمیق و مداوم نداشته ام و بیش تر مباحث غرب شناسی را دنبال می کردم ولی انگار احساس می کنم در عمق تفکر دکتر داوری یک جور نسبی گرایی تاریخی نهفته هست و ایشان همانند اسپنکر حرکت تاریخ را ادواری می دانند به طوری که سیر حرکت تاریخ تکاملی نیست و هدف مشخصی ندارد و دوره های تاریخی می آیند و می روند و مثلاً همان طور که تاریخ غرب از ۲۵۰۰ سال پیش شروع شده و الآن در حال احتضار هست زمانی پایان خواهد پذیرفت و دوره تاریخی و عالم دیگری طلوع خواهد کرد و آن عالم هم سیر و مراحل و ظهور و افول خواهد داشت و در نهایت پایان خواهد پذیرفت و عالم دیگری جایگزین آن خواهد شد و همین طور تا ابد این دور ادامه خواهد داشت و شواهدی هم از این نگاه ایشان در کتاب هایشان یافت می شود حال آیا فکر نمی کنید ارجاع دادن صرف جوانان انقلابی و دین گرا به دکتر داوری یا فردید فقط به خاطر آنکه ایشان تجدد را نقد می کنند بدون اینکه تفاوت بنیادین نگاه این افراد به دین، اسلام، ماوراءالطبیعه، تاریخ را متذکر شوید کار خطرناکی هست؟ شاید بگویید نباید جوانان حزب اللهی و دلبسته انقلاب اسلامی و امام خمینی خوشان را از تفکرات امثال دکتر داوری محروم کنند. قبول. من هم با واکنش های تند و کوتاه نظرانه و بدون عمق آقای عباسی در برابر تفکر فیلسوفانه دکتر داوری مخالفم و تاسف می خورم ولی به نظر من با وجود بهره های فراوانی که می توان از اشارات دکتر داوری در راه تحقق تمدن نوین اسلامی گرفت اما نگاه ایشان به دین، وحی، نبوت، نقش ولی معصوم در دنیا و زندگی انسان ها، حکومت جهانی حضرت مهدی در پایان دنیا و قبل از قیامت اساساً با نگاه بزرگان دین و بزرگان تشیع تفاوت دارد و ایشان هم مثل آقای عبدالکریمی و دیگر اساتید غالب دانشگاهی ما این چیزها را سنتی و صرفاً متعلق به گذشته می خوانند و نقشی برای آن ها در جهان کنونی قائل نیستند و چه بسا بزرگانی مثل آیت الله جوادی آملی و مصباح یزدی را سنت گرا و بنیادگرا قلمداد کنند. شاید دکتر داوری مانند سروش، ملکیان، شبستری آشکارا کارکرد دین در زندگی بشر در تمدن سازی و تکامل تاریخ در حکومت جهانی حضرت مهدی در پایان دنیا را زیر سوال نبرند اما تلویحاً اصالتی برای آنها قائل نیستند و آنها را هم عرض امور بشری دیگر که ممکن است زمانی در یک دوره تاریخی اتفاق بیفتد و سپس بعد از سال ها افول کند و عالم دیگر جایگزین آن شود قلمداد کنند. هم چنین به نظر می رسد ایشان به رسالت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی در فراهم کردن شرایط و مقدمات ظهور حضرت ولی عصر اعتقادی ندارند. آیا نگران این نیستید که با توصیه مدام و بی حد و حصر جوانان حزب اللهی (که زیاد اطلاعی از مباحث فلسفی و معرفتی ندارند و صرفاً علاقه مند به مباحث نقد مدرنیته هستند) به دکتر داوری باعث انحراف و اعوجاج آن ها در مسائل اعتقادی و معرفتی شوید؟ این اتفاقی است که احساس کنم

برای من پیش آمده و مثل زمان قبل از آشنایی با دکتر داوری به تمدن نوین اسلامی و تحقق آن اعتقاد محکم و استواری ندارم. ۳. نظر شما درباره مقاله ای که اخیراً آقای حامد زارع با عنوان چه کسی ایدئولوگ انقلاب ۱۳۵۷ بود؟ سروش یا داوری؟ در روزنامه سازندگی نوشته چیست؟ آقای زارع در عین اینکه سروش و ادعاهای همیشگی او درباره دکتر داوری را نقد کرد، سروش و شریعتی و آل محمد و فرید و نراقی را فراهم آورندگان زمینه های انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ و پیشگامان مسابقه تجدد ستیزی معرفی کرد. دکتر داوری را به عنوان کسی که از همان قبل از انقلاب درباره ایده گزینش از غرب به تجدد ستیزان نقد کرده بود معرفی کرد اما مهم تر اینکه آقای زارع جوری از انقلاب اسلامی و اینکه سروش معلم جمهوری اسلامی در اراده سیاسی برای انقلاب فرهنگی بوده، صحبت می کند که انگار اساساً انقلاب اسلامی و تمام اتفاقات بعد از آن که به قول ایشان ناشی از تجدد ستیزی محض نخبگان ما بوده کار عبث و اشتباهی بوده و به اسم دفاع از دکتر داوری و حمله به سروش آشکارا انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را زیر سوال برده. چرا باید این مقاله که آشکارا انقلاب اسلامی را زیر سوال می برد در سایت ایشان منتشر و عملاً به ایشان منتسب شود؟ حتی با استناد به کتاب های اخیر ایشان نمی توانیم بگوییم ایشان اساساً فلسفه انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را زیر سوال بردند و آقای زارع با نقل و قول ناقص و یک جانبه از کتاب های ایشان سروش را نقد کردند ولی چرا این مقاله که آشکارا سیاسی و جناحی و یک جانبه بود در سایت دکتر داوری منتشر می شود و آیا با رضایت و اطلاع شخص خودشان بوده؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: نکات بسیار خوبی را مطرح کرده‌اید. بنده آن چه می‌دانم را به طور اختصار عرض می‌کنم و انتظار دارم خود رفقا فکر کنند.

۱. آن دو کتاب از آقای محمد منصور هاشمی را نمی‌شناسم، ولی نظر شما برایم مهم است اگر نظر و برداشت خود را بفرمایید.

۲. به نظر بنده مطالبی که دکتر داوری مطرح می‌کنند را به خوبی تقریر کرده‌اید. ولی نمی‌دانم چرا از آن مطالب برداشت کرده‌اید که انسان با مطالعه‌ی نظرات ایشان یا نظرات هایدگر و گادامر، گرفتار نسبی‌گرایی می‌شود؛ در حالی که حضور حقیقت به صورت های مختلف در متن تاریخ، نحوه‌ای از حضور تشکیکی است و این، به هیچ‌وجه آن نوع نسبی‌گرایی که منکر هرگونه حقیقت باشد نیست.

۳. در موضوع حضور سنت‌های جاری در هستی و قرار گرفتن در آن سنت‌ها، نشانه‌ی عقل برتر انسان است و به یک معنا نظر به حقایق فراتاریخی است نه جبر تاریخ به آن معنا که انسان در تحقق شرایط زندگی خود دست‌بسته است و ما این را در آموزه های دینی خود به‌خوبی متوجه هستیم.

۴. در مورد نسبت آقای عبدالکریمی و آقای دکتر داوری باید با دقت فراوان مطلب را دنبال کرد. نمی‌دانم در مورد نظر آقای دکتر داوری نسبت به کتاب «پایان تئولوژی» دقت فرمودید یا نه؟ که چگونه خیلی ظریف دکتر داوری این‌طور شروع کرد که اولاً: آقای عبدالکریمی باید جواب آقای دکتر پورحسن را خودشان بدهند □ دکتر پورحسن در انتقادی جانانه می‌گفت همان اشکالاتی که دکتر داوری به آقای مطهری در رابطه با تئولوژیک‌بودن افکار شهید مطهری دارد، به افکار دکتر شریعتی که آقای عبدالکریمی سخت شیفته‌ی اوست؛ وارد است □ و سپس دکتر داوری فرمود تئوس یعنی خدا، و هیچ‌وقت خدا پایان نمی‌یابد، و برای آن‌که عملاً حرف دهان آقای عبدالکریمی گذاشته باشد، فرمود منظور آقای عبدالکریمی آن است که باید دینداری را به افراد و جوامع برگرداند نه آن‌که دوران دینداری تمام شده است. در حالی‌که آن‌چه بنده برداشت کرده‌ام نظر آقای عبدالکریمی آن است که دوران دینداری تمام شده است؛ که بحث آن مفصل است. عرض بنده در هنر جناب آقای دکتر داوری است که چگونه همچون پیری مرشدگونه عمل می‌کند و امثال چنین ظرافتی در شخصیت آقای دکتر داوری الی ماشاءالله است. مشهور است که آلکی بیاس در مورد سقراط می‌گوید: خدا بکشد سقراط را و وای اگر خدا سقراط را بکشد. بنده در مورد دکتر داوری چنین شیفتگی را دارا می‌باشم.

۵- می‌فرمایید راه دکتر داوری به تحقق تمدن اسلامی ختم نمی‌شود؛ نمی‌دانم به آخرین مقاله‌ی ایشان در اسفند ۹۷ تحت عنوان «ایران پر از مشکل است، اما مسئله ندارد» توجه داشته‌اید که در فرازی از آن مقاله می‌فرماید:

«... در این میان سخن خوب دیگری هم به میان آمده است و آن سخن تمدن نوین اسلامی است. برای ساختن این تمدن قاعدتاً باید دین و مدرنیته را با هم جمع کرد و با اندیشیدن به طرح آینده لااقل به یاد تجدد آورد که دارد با افق‌های باز خداحافظی می‌کند ولی توجه داشته باشیم که بنای نظام الهی و قدسی جز با رسوخ در توحید و آزادی از تعلقات دنیای جدید و کسب ملکات فاضله و مکارم اخلاق، در عین آشنایی نزدیک با جهان جدید و آزادی از آن -که نمی‌دانیم چگونه ممکن است- متصور نمی‌شود. زندگی کردن میان دو جهان مشکل بزرگ ما و معمای تاریخ معاصر است ولی متأسفانه ما هم کمتر صبر داریم و نمی‌دانیم و نمی‌خواهیم بدانیم که راه تاریخ را باید با درد تفکر و جسارت در عمل گشود و پیمود. ما امروز به هر جا بخواهیم برویم باید از همین جا که ایستاده ایم آغاز کنیم...»

بنده عرایضی تحت عنوان «انقلاب اسلامی طلوع جهانی میان دو جهان» داشته‌ام که متن، و صوت آن را بر روی بئر سایت «لب‌المیزان» می‌توانید دنبال کنید.

۶- عنایت داشته باشید که دکتر داوری استاد فلسفه است و نه یک معلم دینی؛ و لذا خارج از واژه‌های

دینی سعی دارد در متن تفکر فلسفی سخن بگوید.

۷- در موضوع ایدئولوژیک کردن انقلاب اسلامی می‌توان نقش سروش قبل از کتاب «دین فربه‌تر از ایدئولوژی» بسیار غلیظ دانست و البته معلوم است که این افراد پس از عدول از آن نگاه بنا دارند رقیب خود را متهم به عملی بکنند که خودشان بی‌تقصیر نیستند در آن حدّ که ملاحظه کرده‌اید دکتر احمد فردید را فقط به جرم انتقاد از دکتر سروش، نه تنها از حضور در دانشگاه ممنوع کردند، از هرگونه سخنرانی او را محروم نمودند. موفق باشید